



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

ارزش بدون بتواریگی!



بدفهمی کوزو اونو از شکل ارزش

النا لوئیزا لانگه

ترجمه: حسن آزاد

اردیبهشت ماه 1397

رابطه‌ی کار با ارزش چیست؟

مارکس در نامه‌ای به دوست خود **لودویگ کوگلمان** درباره‌ی منتقد کتاب سرمایه جلد یک، در ژوئیه 1868 (که یکسال پیش از این تاریخ به چاپ رسیده بود) چنین می‌نویسد:

«در باره‌ی سنترال بلات (Centralblatt) گفتنی است طرف با پذیرش این‌که اگر ارزش، اصولاً معنایی داشته باشد، پس باید نتایج مرا پذیرفت، بالاترین امتیاز ممکن را داده‌است. این آدم بداقبال نمی‌داند که حتی اگر فصلی درباره «ارزش» در کتابم نباشد، تحلیل مناسبات واقعی که ارائه می‌دهم، حاوی برهان و اثبات روابط واقعی ارزش است. این وراجی‌ها در مورد ضرورت اثبات مفهوم ارزش صرفاً از بی‌اطلاعی کامل، هم در مورد موضوع مورد بررسی و هم نسبت به روش علمی ناشی می‌شود. هر کودکی می‌داند که اگر ملتی از کارکردن باز ایستد، نمی‌گویم طی یک سال، بلکه حتی در مدت چند هفته نابود خواهد شد، و همین‌طور هر کودکی می‌داند که میزان تولید با کمیت‌های متفاوت نیازهای اجتماعی تناسب دارد و برای این‌کار لازم است که مجموعه‌ی کار اجتماعی به انواع گوناگون کار با کمیت‌های معین تقسیم شود... علم دقیقاً عبارتست از اثبات این که قانون ارزش چگونه خود را بروز می‌دهد».

(مارکس و انگلس، 1988، 68) (1)

به نظر من درک این موضوع حائز اهمیت است که چرا **مارکس** برای فهم بهتر قدرت تحلیلی شکل ارزش، نظریه‌ی ارزش – کار را درست در ابتدای فصل اول جلد اول سرمایه («کالا») طرح می‌کند. من نشان خواهم داد که این تدبیر روش‌شناسانه از سوی مارکس به دقت انتخاب شده‌است. **اونو** درست برعکس، استدلال می‌کند که در [روش] بازنمایی صرفاً بعد از معرفی و تحلیل مفهوم سرمایه، می‌توان به درستی از تعیین ارزش هم‌چون مصرف کار انسانی سخن گفت. (2) در اینجا نشان خواهم داد که نظر **اونو** از حیث ساختاری، ارتباط با موضوع و دلایل روش‌شناسانه در مسیر خطا قرار دارد. من ثابت می‌کنم که چارچوب روش‌شناسانه قراردادن نظریه ارزش – کار، درست در ابتدای تحقیق فوق‌العاده مارکس، خصلت برنامه‌ی پژوهشی او در سه جلد کتاب سرمایه را مشخص می‌کند: چگونه در جوامعی که «شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در آن‌ها غلبه دارد» تمام محصولات کار، شکل ارزشی پیدا می‌کنند. به نظر **مارکس**، ارزش چیزی نیست که هنگام روبه‌رو شدن و مبادله دو دارنده‌ی کالا ظهور کند، بلکه آن شکل ضروری اجتماعی است که کار در جوامع سرمایه‌داری خود را در آن جلوه‌گر می‌سازد. ارزش به‌عنوان زمان کار اجتماعاً لازم پیش از مبادله تولید

می‌شود، حتی اگر در مبادله به شکل مشخص در قیمت‌های خاص تحقق بیابد. (3)

هدف این جستار، خلاصه کردن تحلیل شکل ارزش در آغاز کتاب «سرمایه» نیست. اما برای روشنی و ارتباط بین موضوعات عمومی‌تر، یعنی تحلیل شکل ارزش و شکل ویژه‌ی این موضوع در بحث بین اقتصاددانان مارکسیست ژاپنی **کوزو اونو** و **سامزو کروما** که در اینجا مطرح می‌شود، می‌خواهم توجه خوانندگان را به ویژگی برنامه پژوهشی مارکس و در نخستین نگاه مقدمه‌ی «اثبات نشده» و خلاف عقل سلیم رابطه‌ی بین کار «مجرد» و ارزش جلب کنم، که **مارکس** اثر عظیم خود را با آن آغاز می‌کند. این تفسیر از برنامه کتاب «سرمایه» و به ویژه نقد **مارکس** از اقتصاد سیاسی به طور کلی، به درک این مطلب یاری می‌رساند که **اونو** به چه شکلی درخور توجهی از قصد **مارکس** فاصله گرفته و در کجا به هدف انتقادی خود دست نیافته است.

روش و هدف نقد اقتصاد سیاسی

هدف **مارکس** از تحلیل شکل ارزش، پاسخ به معمای پول است: چرا تمامی محصولات کار در جوامعی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در آن غلبه دارد ضرورتاً خود را در یک کالای ویژه به شکل پول بیان می‌کنند؟ به نظر **مارکس**، پول دارای اثر «جادویی» ویژه است که به شکل واقعی‌تی عجیب جلوه‌گر می‌شود که تمامی کالاها ارزش خود را در آن می‌یابند: «به شکل یک کالای فیزیکی که خارج از آن‌ها، اما در کنار آن‌ها وجود دارد» (مارکس). به دیگر سخن، چگونه تمام کالاهای دیگر – یعنی جهان کالاهای – با پول به عنوان معادل عام خویش رابطه برقرار می‌کنند؟ **مارکس** کلید معمای پول را در این واقعیت می‌بیند که طلا و نقره «به محض خروج از امعاء و احشای زمین به تجسم مستقیم تمام انواع کار بشری تبدیل می‌شوند». در نتیجه و حتی پیش از آن‌که او شکل گسترش یافته‌ی ارزش را به شکل معکوس در پول و در هسته‌ی منطقی آن یعنی شکل ساده‌ی ارزش « X کالای $A = Y$ کالای B » جستجو کند، برای بازنمایی ارزش به تحقیق پیرامون کار لازم برای تولید یک کالا می‌پردازد.

این امر حقیقت دارد که گرچه هر کالای منفرد محصول نوع خاصی از کار مشخص و سودمند است (خیاطی، بافندگی، برنامه‌ریزی نرم افزار یا چیدن برگ چای)، مبادله‌ی عام اجتماعی کالاها در شیوه تولید سرمایه‌داری انحصاراً با عاملی سنجش‌پذیر اندازه‌گیری می‌شود، که در نتیجه،

مبادله بر ارزش استوار است، نه بر ارزش مصرفی، و به شکل پول بازنمایی می‌شود. بنابراین، نوع کار متناسب با شکل تولید سرمایه‌داری، کاری است که ارزش تولید می‌کند، نه کاری که برای تامین نیازهای انسانی لازم است (4). وظیفه **مارکس** به‌ویژه در جلد اول، نشان دادن این امر است که چگونه این روابط اجتماعی - کار مجرد - برای تولید ارزش سازمان‌دهی می‌شود. بنابراین، کار مجرد انسانی مولد شکل مشخص و بت‌واره‌ای است که ارزش پیدا می‌کند: ارزش، با عزیمت از کالا و پول به شکل مشخص بت‌واره‌ی سرمایه و اشکال گوناگون آن در می‌آید (سرمایه‌ی بانکی، اعتبار و سرمایه‌ی بازرگانی) و همچنین به شکل سود، بهره، سود مازاد و اجاره.

به این معنا، فصل مشهور «سرشت بت‌واره‌ی کالا و راز آن» در ابتدای کتاب «سرمایه» طرحی کمرنگ و مقدماتی از مطالبی است که در سه جلد اثر عمده‌ی **مارکس** پی گرفته می‌شود. اما، دقیقاً این نقد بت‌وارگی به‌عنوان یک روش است که ابزار اکتشافی لازم برای کشف رمز از رازآلودگی فزاینده‌ی کار مجرد زنده در مقولات پول و سرمایه را در اختیار ما قرار می‌دهد، اما فراتر از آن - احتمالاً مهم‌تر از آن - مطالب اساسی جلد سوم که در آن ارزش اضافی خود را در سطح پدیداری بیان می‌کند: رقابت، شکل‌گیری نرخ عمومی سود، و با آن قیمت تولید، سود مازاد همچون سود «طبیعی» و «فرمول سه‌گانه» که به‌عنوان یک آموزه‌ی اقتصادی آبشخور اقتصاد سیاسی کلاسیک تا اواخر قرن نوزدهم و برخی جریان‌های اقتصادی نوکلاسیک تا زمان حاضر محسوب می‌شود.

یکی از ظواهر کاذب و نمونه‌واری که بت‌وارگی ارزش به‌وجود می‌آورد، و **مارکس** آن را به‌شکل مبسوطی مورد بررسی قرار داده، این است که سرمایه خود ارزش و ارزش اضافی می‌آفریند. در این‌مورد، رابطه‌ی میان سرمایه و استثمار کار زنده‌ی بشری کاملاً مه‌آلود می‌شود:

«رابطه‌ی بین سرمایه و ارزش در ارزش اضافی عریان می‌شود. رابطه‌ی بین سرمایه و سود، یعنی سرمایه و ارزش اضافی از یکسو، همچون مازادی بر قیمت هزینه‌ی کالا نمودار می‌شود که در فرآیند گردش تحقق می‌یابد، و از سوی دیگر، به‌عنوان مازادی که به بیان دقیق‌تر به واسطه‌ی رابطه‌اش با کل سرمایه تعیین می‌شود، سرمایه همچون رابطه‌ی با خودش ظاهر می‌شود، رابطه‌ای که در آن سرمایه به‌عنوان مجموعه‌ای ابتدایی از ارزش، از ارزش نوین دیگری که خود ایجاد می‌کند، متمایز می‌شود. این امر برای آگاهی بدین شکل جلوه می‌کند، که سرمایه این ارزش جدید را در جریان حرکت خود طی فرآیندهای تولید و گردش

به وجود آورده است. اما در مرحله کنونی چگونگی این امر رازآلود است (با مقوله سود، نویسنده) و به نظر می‌رسد که از کیفیت‌های نهفته در سرشت خود سرمایه نتیجه می‌شود». (Marx, 1981, Capital 3, 139) (5)

من در اینجا برخلاف خوانش **اونو** از شکل ارزش نشان خواهم داد، که طرح ویژه **مارکس** از مساله‌ی تحلیل شکل ارزش و قائل‌شدن نقش ساختاری و توضیحی برای نظریه ارزش – کار در کل تشریح کتاب «سرمایه» در «رمزگشایی بت‌وارگی» تحول اشکال هرچه مه‌آلودتر کار و جلوه‌های شئ‌واره‌ی آن در شکل ارزش نقش کلیدی ایفا می‌کند. بنابراین، برخلاف کسانی که به **اونو** باور دارند، نقد اشکال سرشت‌نما و بت‌واره‌ی ارزش یا «بت‌وارگی» در کانون برنامه **مارکس** قرار دارد. افزون بر این، طرح هوشمندانه‌ی نظریه‌ی ارزش – کار در ابتدای فصل اول برای پرسش اساسی بازنمایی یعنی ارتباط بین روش و موضوع مورد مطالعه، فرصت پاسخ‌گویی فراهم می‌کند. به باور من در بازنمایی **مارکس** (از جامعه سرمایه‌داری) نظریه‌ی ارزش هم‌چون پیوند اساسی بین روش و موضوع مفهوم‌پردازی شده است.

روش نقد اقتصاد سیاسی حول موضوع مورد مطالعه‌ی خود سازمان یافته است، و موضوع – یا همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد پرسشی که راهنمای مشارکت **مارکس** است – درعین حال شیوه‌ی بازنمایی خود را تعیین می‌کند. این امر نشان می‌دهد که چگونه کل بازنمایی نقد اقتصاد سیاسی به‌شکلی که در کتاب «سرمایه» ارائه شده، عبارتست از تعیین ارزش از طریق بهره‌کشی از کار در تولید، گردش و کل فرآیند اجتماعی سرمایه – و اینکه چگونه سرشت بت‌واره‌ی اشکال ارزش این پیوند متقابل را رازآلود می‌کند. به این معنی، من نشان خواهم داد که نظریه‌ی ارزش **اونو**، نظریه ارزش بدون بت‌وارگی است. به باور من بدفهمی عمیق او از هدف **مارکس** در برنامه تحقیقاتی‌اش در کتاب «سرمایه»، درک نقصی است از تحلیل شکل ارزشی، همان‌گونه که در بحث با **کروما** دیده می‌شود.

هدف این نوشتار، ارائه‌ی کامل بحث شکل ارزش بین اقتصاددانان مارکسیست **سامزو کروما** (1893-1982) و **کوزو اونو** (1897-1977) نیست، که در سال‌های 1940 و 1950 در ژاپن اتفاق افتاد، و در آن **اونو** برای اولین بار تفسیر خود را علنی کرد. من در اینجا صرفاً بر تفسیر **اونو** از شکل ارزش درنگ می‌کنم و نشان خواهم داد که چرا و چگونه این تفسیر نسبت به روش‌شناسی و تجرید مربوط و در خور با موضوع، که بررسی شکل ارزش بدان نیاز دارد، فاقد بینش اساسی است. پاسخ **کروما**

به **اونو** این موضوع را به‌خوبی نشان می‌دهد. من هم نیز بر این نظرم که **اونو** اهمیت ارزش را نادیده می‌گیرد که با انجام تجرید روزانه از فرایند تولید منطبق است، و خود را صرفاً در عملیات متفاوت خرید و فروش نشان می‌دهد. به سخن دیگر، **اونو** اهمیت بت‌وارگی را نادیده می‌گیرد. در نتیجه، مدعای دیگر من به‌طور عمومی این است که ارزش همچون بت‌واره حامل این تناقض است که به‌عنوان یک وجود عینی و منطقی در عین حال شالوده‌ای اجتماعی دارد، و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از این‌طریق می‌تواند در درون این فرایند، شکلی خودپو و مستقل از عاملان اجتماعی کسب کند (6). هدف ویژه‌ی من به تحلیل شکل ارزش مربوط است که تکوین منطقی پول را توضیح می‌دهد، شکلی که ارزش خود را در آن متجلی می‌سازد و مستقل از افکار، رفتارها و خواست‌های دارندگان کالا عمل می‌کند. من در اینجا نمی‌خواهم به قضایای دیگر **اونو** مانند نظریه‌ی بحران، یا مساله‌ی کالایی‌شدن نیروی کار بپردازم، چون این مسائل در بحث شکل ارزش با **کروما** که **اونو** در سال 1948 در کتاب «مطالعاتی در سرمایه» به آن‌ها اشاره می‌کند، مطرح نشده‌اند. او بعدتر این مسائل را در اثر اصلی خود «اصول اقتصاد سیاسی» مورد مطالعه و بررسی قرار داد. **گاوین واکر** اهمیت کالایی‌شدن نیروی کار در نظریه‌ی **اونو** به طور عام را در مقاله‌ای مورد تاکید قرار داده است، که به هر حال موضوع این نوشتار نیست.

درک اونو از شکل ارزش و پاسخ کروما

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، در این نوشتار فرصت بررسی عمیق‌تر فرض‌های نظری و روش‌شناسانه **اونو** در آثار بعدی‌اش وجود ندارد، اما بازسازی او از نظریه‌ی مارکسی در این اثر را می‌توان به‌عنوان نقدی بر نظریه‌ی ارزش‌کار از منظر مبادله و گردش با انگیزه‌ی کسب ارزش مصرفی درک کرد. مضمون اولیه‌ی این انتقاد پیش‌تر در بحث با **کروما** مطرح شده بود. تاکید **اونو** بر خواست دارندگان کالا برای فهم نظریه‌ی **مارکس** درباره‌ی شکل ارزش و به دنبال آن چگونگی امکان پدیداری ارزش را می‌توان در این انتقاد به شکل مینیاتوری مشاهده کرد. به‌زودی روشن خواهد شد که موضع **اونو** با تاکید بر گردش برای مبادله‌ی ارزش‌های مصرفی، یک جنبه‌ی اساسی از نقد **مارکس** به شکل کار در جوامع سرمایه‌داری را مورد غفلت قرار می‌دهد: یعنی سرشت شی‌شدگی بت‌واره که در فرآیند مبادله نیز عمل می‌کند. من در سطرهای بعدی به این نکته باز خواهم گشت. در ابتدا به چگونگی خوانش **اونو** از نظریه‌ی شکل

ارزش در چارچوب معضل مبادله‌ی کالایی می‌پردازم. به باور **اونو** برای درک بیان ساده‌ی ارزش (که می‌توان آن را به صورت ارزش «X کالای Y = A کالای B» نیز بیان کرد، یا بیست یارد کتان به یک پالتو می‌ارزد، که در اینجا کتان دارای شکل نسبی ارزش است و پالتو دارای شکل معادل ارزش) نمی‌توان از خواست دارنده‌ی کالا تجرید کرد. او برای مدعای خود سه دلیل می‌آورد:

1- در شکل ساده‌ی ارزش، این پرسش که چرا کالایی در شکل معادل قرار دارد نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن خواست دارنده‌ی کالا در شکل نسبی درک شود. بنابراین، تجرید از خواست دارنده‌ی کالا در نظریه‌ی شکل ارزش خطاست. (کروما، 2008، ص 73) (8)

2- بدون در نظر گرفتن دارنده‌ی کالا، نمی‌توان فهمید که چرا کالایی در شکل نسبی ارزش قرار دارد، و کالای دیگر در شکل معادل. ضرورت بیان فعال ارزش به حضور دارنده‌ی کالا نیاز دارد و به علت وجود دارنده‌ی کالا، یک کالای معین می‌تواند در جایگاه شکل نسبی ارزش قرار بگیرد. «به عنوان نمونه، اگر صاحب کتان وجود نداشته باشد، نیازی برای پالتو، یعنی کالایی که در شکل معادل قرار دارد، نیز وجود ندارد (اونو و ساکیساکا، 1948، ص 166). «حتی در مورد شکل ساده‌ی ارزش، بین کالایی که دارای شکل نسبی ارزش و کالای دیگری که دارای شکل معادل ارزش است – رابطه‌ی تساوی ساده وجود ندارد (اونو و ساکیساکا، 1948، ص 233-234)، بلکه به واسطه‌ی نیاز دارنده‌ی کالایی که دارای شکل نسبی ارزش است (کتان) نسبت به کالای دارنده‌ی شکل معادل ارزش (پالتو) تعیین می‌شود. (کروما، 2008، ص 95)

3- تفاوت اصلی بین شکل معادل عام (شکل C) و شکل پول (شکل D) نخست هنگام در نظر گرفتن نیاز دارنده‌ی کالا روشن می‌شود. یعنی هنگامی که معادل عام به پول تبدیل می‌شود، دیگر به رابطه‌ای که به واسطه‌ی ارزش مصرف نخستین خود مورد تقاضا بود، محدود نمی‌شود، و بنابراین، ارزش یک کالا را بیان می‌کند. صرفاً در صورتی که ما «وجود دارنده‌ی کالا را در شکل نسبی ارزش مدنظر قرار دهیم، می‌توانیم درک کنیم که تغییر در مورد شکل پول هنگامی رخ می‌دهد که رهایی پول از ارزش مصرف خاص خود کامل شده باشد، درحالی که این رهایی در شکل عام ارزش هنوز نهفته است». (9)

کروما به هر یک از این سه استدلال پاسخ می‌دهد و احتمالاً با موفقیت آن‌ها را رد می‌کند. اما، من قصد دارم به جای تکرار ساده‌ی ضداستدلال‌های **کروما** توجه شما را به هدف وسیع‌تر خوانش او از **مارکس**

در توضیح نظریه‌ی شکل ارزش و پیش‌فرض‌های روش‌شناسانه‌ی لازم برای درک آن جلب کنم. از این رهگذر، می‌توان موضع **کروما** را هم‌چون یک مشارکت روش‌شناسانه بهتر ارزیابی کرد، و تجربدهای ناموفق **اونو** را به‌دقت دریافت.

به‌نظر **کروما**، پافشاری **اونو** بر تقاضای دارنده‌ی کالا به‌عنوان یک وسیله‌ی اکتشافی در درک نظریه‌ی شکل ارزش به یک معضل روش‌شناسانه مربوط می‌شود. بدین‌سان، باید پرسید که در واقع چرا **مارکس** شکل ارزش را مستقل از خواست‌ها و رفتارهای عاملین در روند مبادله مورد تحلیل قرار می‌دهد.

شکل‌گیری پول در فصل اول «کالا» به طور کامل استنتاج می‌شود، اما دارنده‌ی کالا نخست در فصل دوم از جلد اول «فرایند مبادله» مورد بررسی قرار می‌گیرد. به نظر **مارکس**، پول محصولات کار خصوصی را از حیث اجتماعی سنجش‌پذیر می‌کند، و از این‌رو، تضاد بین ارزش مصرف و ارزش را حل نکرده، بلکه آن‌را به تراز بالاتری ارتقاء می‌دهد. بدین منوال، می‌توان پول را به‌درستی «ترکیب فراتجربی» جامعه‌ی تولید کالایی نامید.

کروما در مشارکت خود بر پرسش‌های روش‌شناسانه ویژه‌ای تأکید می‌کند که به این بینش راه می‌برد. برای درک درست رابطه بین رفتار ویژه‌ی دارندگان کالا و پیش‌شرط‌های خاصی که عمل آن‌ها را ممکن می‌سازد، پرسش‌های معینی که در فصل‌های اول و دوم تحلیل را هدایت می‌کنند لازم است. در نگاه **کروما**، به شکلی متناقض و برخلاف انتظار این عمل مبادله نیست که نظریه‌ی ارزش را تعیین می‌کند، بلکه برعکس این نظریه‌ی ارزش است که عمل مبادله را تعیین می‌کند (کروما، 1957، ص 2-245). کروما با این اظهارنظر چه منظوری داشت؟

کروما برای قرار دادن این ضداستدلالات در چارچوب گسترده‌تر ساختار روش‌شناسانه کتاب «سرمایه» با اصرار بر روش سه فصل اول تأکید می‌کند. به ادعای **مارکس** «دشواری در فهم این مطلب نیست، که پول نیز کالا محسوب می‌شود، بلکه در کشف این امر است که کالا چگونه، چرا و به چه وسیله به پول تبدیل می‌شود» (مارکس، 1976، ص 186). **کروما** در ساختار سامان‌یافته‌ی دو فصل اول هدف‌های متفاوتی را مشاهده می‌کند: تحلیل شکل ارزشی در بخش سوم از فصل اول «چگونگی» شکل‌گیری پول را بررسی می‌کند، بخش چهارم «سرشت بت‌واره‌ی کالا و راز آن» به شرح «چرایی» آن می‌پردازد و بالاخره در فصل دوم «فرایند مبادله»، **مارکس** تلاش می‌کند بگوید که کالا «از چه طریق» به پول تبدیل می‌شود (کروما،

1957، ص 40). به بیان **کروما** «تحلیل شکل ارزش به این پرسش پاسخ می‌دهد که چگونه طلا به‌عنوان یک کالای ویژه به معادل عام بدل می‌شود، به‌نحوی که شکل طبیعی آن در سراسر جهان کالاها همچون ارزش به شمار می‌آید» (کروما، 1957، ص 20-21). در اینجا پرسش این نیست که این تبدیل از چه طریق رخ می‌دهد. این «سویه عملی» پول در فصل دوم «فرایند مبادله» نشان داده می‌شود. به باور **کروما** تمایز بین کارکرد تحلیل شکل ارزش و سویه عملی قراردادادن کالاها در ارتباط با یکدیگر برای روشن کردن هدف اساسی نظریه ارزش مارکس نقشی حیاتی به‌عهده دارد. بدین‌طریق، **کروما** به این نتیجه می‌رسد که گرچه در نظریه فرایند مبادله ضرورت «سرشت» میانجی‌گرانه پول عملاً بازتولید می‌شود، اما وساطت دو کالای مختلف نیز پیش از آن اتفاق افتاده است: از طریق تجرید از شکل ویژه کاری که برای تولید ارزش‌های مصرفی مختلف لازم است. پول جوهر سحرآمیزی است که در آن تجرید «شیئیت شبیگونه» به دست می‌آورد. بدین‌سان، **کروما** نتیجه می‌گیرد که مقابله‌ی کالاها و دارندگان آنها به‌منظور مبادله به شکل عام اجتماعی و نه صرفاً به‌طور تصادفی، تنها بر پایه‌ی پول همچون معادل عام میسر است، بنابراین، پول از طریق مبادله به وجود نمی‌آید. در جوامع سرمایه‌داری، پول بیشتر به‌عنوان نخستین بیان بت‌واره‌ی روابط اجتماعی عمل می‌کند، روابطی که بر مصرف و استثمار کار انسانی استواراند. مبادله‌ی عام اجتماعی تنها بر پایه‌ی پول همچون محصول شیئیت‌یافته‌ی تجرید ممکن است. (10)

مارکس در انکشاف استدلال خود، به خوبی از معمای وساطتی که انجام گرفته، آگاه است (پول همچون پیکریابی بلاواسطه کار مجرد انسانی) وساطتی که هم‌زمان پیش‌شرط یک عمل نمایشی (مبادله کالایی) محسوب می‌شود:

«دارندگان کالاهای ما در شرایط دشوار چون **فاوست** می‌اندیشند: «از آغاز عمل بود»، بنابراین آنها پیش از فکر کردن دست به عمل می‌زنند، قوانین ناشی از سرشت کالاها در غریزه طبیعی دارندگان کالا جلوه‌گر می‌شود. آنها فقط زمانی می‌توانند بین کالاهای خود به‌عنوان ارزش و بنابراین همچون کالا رابطه برقرار کنند که آنها را در رابطه‌ی متقابل با کالای دیگری قرار دهند که به مثابه‌ی هم‌ارز عام به‌کار می‌رود. ما در تحلیل خود از کالا به این نتیجه دست یافتیم. اما فقط عمل اجتماعی می‌تواند کالای خاصی را به هم‌ارز عام تبدیل

کند». (Marx, Cap, 1.1976, p 180) (11)

به‌طور خلاصه، تحلیل شکل ارزش، ضرورت پول به‌مثابه‌ی هم‌ارز را ثابت کرد (چگونگی پول)، در حالی‌که فقط عمل اجتماعی این ویژگی‌ها را به کالای طلا می‌بخشد (پول از چه طریق). تفسیر **اونو** که نه منطق ارزش، بلکه نیاز دارنده‌ی کالا را در پشت پیدایش پول می‌بیند، این تحول ظریف روش‌شناسانه را نادیده می‌گیرد، که به نوبه‌ی خود در درک بت‌وارگی، اشکالِ ظاهراً مستقل و خودپوی مبادله‌ی کالایی نقش اساسی دارد. **اونو** درعین حال ادعای خود در بازسازی نظریه‌ی شکل ارزش را با جایگزینی آن با تحلیل فرآیند مبادله بی‌پروا اعلام می‌کند. همان‌گونه که **کروما** می‌گوید **اونو** مانند سایر نظریه‌پردازان گردش‌گرا بر این باورست که **مارکس** «ورشکستگی نظری» خود را اعلام کرده است؛ چون تحلیل شکل ارزش نمی‌تواند تضاد بین ارزش و ارزش مصرفی را حل کند، و **مارکس** ظاهراً به همین دلیل مجبور شده است برای پُر کردن این خلاء در نظریه‌ی ارزش به عملکرد دارندگان کالا متوسل شود. **کروما** با قاطعیت این خوانش را رد می‌کند:

«این به‌هیچ وجه حقیقت ندارد که **مارکس** برای حل «مساله‌ای از حیث نظری غیرقابل حل» به عمل ویژه‌ای (مبادله‌ی کالایی) روی آورده باشد. کاملاً برعکس: دارندگان کالا مطابق با نظریه عمل می‌کنند. «قوانین برخاسته از سرشت کالاها بر غریزه طبیعی دارندگان کالا اثر می‌گذارد.» این واقعیت دارد که باید تضاد ارزش مصرف و ارزش را پیش از این که در شکل پول راه‌حل خود را پیدا کند، مورد بررسی قرار داد. و این درست آن دلیلی است که دارندگان کالا ناخواسته مطابق آن چه که نظریه پیش‌تر ثابت کرده بود عمل می‌کنند، یعنی تکوین ضروری پول برای مبادله. چرا **مارکس** ادعا می‌کند که «آنها پیش از آن‌که فکر کنند، عمل می‌کنند»؟ این شیوه‌ای هوشمندانه برای بیان این مطلب است که پول مانند سایر روابط در تولید کالایی نه هم‌چون «محصول اندیشه» یا «کشف»، آن چنان‌که اقتصاددانان بورژوا می‌گویند، بلکه به‌شکل خودبه‌خودی ظهور می‌کند». (Kruma, 1957, p 24-25)

این‌جا «سوژه‌ی مستقل» ارزش دقیقاً گسترش نامتناهی خود، برای خود است، بدون توجه به نیازها و تمایلات افراد:

«این فرایند (که طبق آن ارزش مصرف کالا در شکل هم‌ارز بیان شکل ارزش کالا در شکل نسبی می‌شود) مستقل از آگاهی دارنده‌ی کالا رخ می‌دهد. کالا به‌جای انسان به سوژه بدل می‌شود و در جهان بت‌واره به جای زبان آدمی به زبان کالاها سخن گفته می‌شود. (Kruma, 1957, p 82)

غفلت **اونو** از پیچیدگی بت‌وارگی در بحث اولیه‌اش با **کروما** به تفسیری مثله شده از شکل ارزش می‌انجامد، غفلتی که در آثار بعدی او و مکتب **اونو** ادامه می‌یابد.

چکیده تجرید ارزش هم‌چون بت‌واره

مارکس تکوین منطقی پول را به‌شکل زیر خلاصه می‌کند: «آنچه که ظاهراً رخ داده، این نیست که کالایی ویژه به این علت که کالاهای دیگر ارزش خود را در آن بیان می‌کنند، به پول تبدیل می‌شود، بلکه برعکس، چون این کالا پول است، تمام کالاهای دیگر همگی ارزش خود را در این کالای ویژه بیان می‌کنند. حرکتی که این فرایند به میانجی آن تحقق یافته است در نتیجه‌ی خود ناپدید می‌شود، و از خود اثری برجای نمی‌گذارد».

(Marx, 1976, 187)

در واقع، پول اثری از فرایند پیدایش خود به جای نمی‌گذارد – و رازآمیزی آن در همین امر نهفته است. اما، اگر ما بخواهیم خصلت رازآمیزی پول و ارزش را به‌عنوان پرده‌ی ساتری بر خصلت اجتماعی کار در جوامع سرمایه‌داری درک کنیم، باید به چگونگی تبدیل کالا به پول نگاهی اجمالی بی‌افکنیم. به دیگر سخن، ظهور تجرید ارزش به‌عنوان بت‌واره را خلاصه کنیم.

«کتان با مساوی قراردادن پالتو با خودش به‌عنوان ارزش، یک شکل ارزشی شئی‌گونه پیدا می‌کند، که خود را هم‌چون شکل طبیعی پالتو نشان می‌دهد. از این‌رو، کتان به شکل کالایی بدل می‌شود که دارای شکل ارزشی یک پالتو است. مبادله شکل «غیرطبیعی» و بت‌واره‌ی خود را در این نقطه نشان می‌دهد: و به «شکل پدیداری ضد خود، یعنی ارزش» بدل می‌شود».

(Marx, 1976, 148)

این واقعیت که یک کالا بیان ارزش کالای دیگری می‌شود، بر منطق منافع، آرزوها و خواست‌های شخصی برای ارزش مصرفی ویژه‌ی یک کالا غلبه می‌کند. کاملاً برعکس، این واقعیت که ارزش مصرف بیان ارزش می‌شود – تنها راه بیان ارزش – دقیقاً نشان می‌دهد که این نه وجوه ارزش مصرف، بلکه کارکرد آن هم‌چون ارزش است که در نشان‌دادن بت‌وارگی عمل می‌کند. **اونو** قادر به درک این موضوع نیست که پالتو نه به‌عنوان ارزش مصرف، بلکه هم‌چون بیان ارزش کتان مورد درخواست است. **کریس آرتور** به درستی اشاره می‌کند که «**مارکس** از ارزش مصرف کاملاً تجرید می‌کند و پول را یکسر از نیاز به یافتن یک بیان یکتا و منحصر به‌فرد ارزش استنتاج می‌کند، که فعلیت ارزش را تضمین می‌کند».

(Arthur, 2006, 29) (14)

اما تفسیر نادرست **اونو** از تحلیل شکل ارزش مارکس فراتر می‌رود. او سازوکار کاملی را نادیده می‌گیرد که به واسطه‌ی آن روابط اجتماعی یا به بیانی طبقاتی خصلت بت‌واره‌ای کسب می‌کند که از پیش در شکل هم‌ارز حضور دارد.

در شکل معادل ارزش (برابر با یک پالتو) یک وارونگی سه‌گانه رخ می‌دهد که شکل پدیداری کالا یا بت‌وارگی ارزش را قوام می‌بخشد، که ذات اجتماعی آن را می‌پوشاند: در شکل معادل کالا (الف) ارزش مصرف شکل پدیداری ارزش را کسب می‌کند، (ب) کار مشخص بیان کار مجرد می‌شود، (ج) کار خصوصی بلاواسطه بیان شکل وارونه‌ی کار عام اجتماعی می‌شود. در تحلیل **اونو** از شکل ارزش اشکال خاص بت‌وارگی که از نادیده‌گرفتن این سه رابطه وارونه نتیجه می‌شود، کم‌رنگ جلوه می‌کند.

به‌طور خلاصه، کاستی دیدگاه **اونو** در تمایز بین کار مشخص و کار مجرد-تمایزی که مارکس آن را «برای درک اقتصاد سیاسی تعیین‌کننده می‌داند» (Marx, 1976, 132) ((15)، می‌تواند به‌عنوان خطای بنیادی او در بازنمایی شکل ارزش قلمداد شود. در اینجا می‌توانیم مشاهده کنیم که **اونو** وارونه‌بودن بت‌وارگی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد، پدیده‌ای که در کالا و شکل ارزشی مبادله کالایی فعال است.

این استقلال ارزش و سرمایه به کنش‌ها، خواست‌ها و منافع افراد فرصت می‌دهد تا همچون اشکالی «آزاد» و «عقلانی» بت‌واره شوند، این موضوع در آثار **هلموت رایشلت** (Helmut Reichelt) و نظریه‌پردازان دیگر به‌شکل بارزی مورد بحث قرار گرفته‌است، که تأکید بر اقدامات عوامل و بازیگران فرآیند گردش را به‌عنوان نشانه ایدئولوژیک علم اقتصاد بورژوایی و محصوربودن در زندان بت‌وارگی می‌دانند. راهی نیست جز این‌که به بقایای استدلالی ایستار اقتصاد سیاسی در موضع **اونو** در بحث با **کروما** توجه کنیم. من نیز مانند **رایشلت** فکر می‌کنم که دلیل آن را می‌توان فهمید:

«به نظر **مارکس**، کل روند [مبادله] خود را به شکلی نشان می‌دهد که در آن به معنای هگلی از سطح شناخت بورژوایی در می‌گذریم: نظریه‌پردازان بورژوا رفتار افراد منفرد و مجزا را نقطه عزیمت نظری خود قرار می‌دهند، همچون موضوعی که نمی‌توان بعداً آن را نتیجه گرفت. **مارکس** نشان می‌دهد که این شکل خود امری باواسطه است، و از سرمایه استنتاج می‌شود. (Reichelt, 1997, 144)

نقل‌قول مناسب با این موضوع را می‌توان در نسخه اصلی (Urtext) «نقد اقتصاد سیاسی» (1858) پیدا کرد:

«تحلیل شکل ویژه‌ی تقسیم کار و شرایط تولیدی که این تقسیم کار بر آن استوار است، و تحلیل روابط اقتصادی اعضای جامعه که این روابط در درون آن قرار دارند، نشان می‌دهد که کل نظام تولیدی بورژوایی نظامی است سر به مُهر که نیاز به رمزگشایی دارد، بدین نحو که ارزش مبادله در این سطح به‌عنوان نقطه ساده عزیمت به‌نظر می‌رسد، و فرآیند مبادله آن‌چنان که خود را در گردش ساده نشان می‌دهد می‌تواند همچون سازوکار اجتماعی ساده‌ای ظاهر شود که درعین حال، کل تولید و مصرف را در بر گیرد. در نتیجه، سایر روابط درهم پیچیده و پوشیده‌ی تولید که کمابیش با آزادی و استقلال افراد و روابط اقتصادی آن‌ها تصادم پیدا می‌کند، از دیده پنهان می‌ماند؛ به نحوی که در روابط ساده خرید و فروش در فرآیند گردش همچون تولیدکنندگان خصوصی آزاد

به نظر می‌رسند. اما از نقطه نظر گردش، این روابط قابل مشاهده نیست». (Marx, 1987, 466)

به بیان **رایشلت**، به همین علت که «تمام نظریه پردازان بورژوا در معرض توهم گردش کالایی قرار دارند» (Reichelt, 1997, 143)، گردش کالایی را همچون نقطه عزیمت علم اقتصاد می‌انگارند، بدون درک این نکته که این رابطه خود از تولید ارزش در تولید نتیجه می‌شود. یکی از معروفترین انتقادهای بعدی **اونو** و مکتب او نشانه‌ای برای این بدفهمی بنیادی است - انتقادی مبنی بر این که آغاز کتاب سرمایه با نظریه‌ی ارزش‌کار، و تعیین کار به عنوان ذات ارزش (17) یک اظهار نظر ساده «بیرونی» بدون «استنتاج منطقی درونی» است، و باید کنار گذاشته شود، و یک نظریه ارزش در چارچوب فرآیند مبادله را جایگزین آن کرد.

مارکس در اظهار نظری که می‌توان آن را پاسخی مستقیم به **اونو** دانست می‌گوید که فرآیند میانجی‌گرانه‌ی گردش در اثر یک وارونگی بت‌واره به «هستی بلاواسطه» یک قانون اقتصادی بدل می‌شود. به همین دلیل، در اصطلاحی که غالباً به کار می‌رود، گردش «شکل پدیداری فرآیندی است که پشت سر آن جریان دارد» (Marx, 1987, 920) (18)، یعنی فرآیند تولید ارزش به عنوان هستی عینی و غیرمادی - تناقضی در تعریف - این رابطه را می‌پوشاند، و به همین دلیل فصل مربوط به «بت‌وارگی کالا و راز آن» تلاش می‌کند آن را روشن کند. جالب این که بسیاری از منتقدین نظریه‌ی ارزش‌کار این نکته را نادیده می‌گیرند که این فصل از راز بت‌وارگی سخن می‌گوید و نه صرفاً از بت‌وارگی کالا. پس راز شکل کالایی چیست؟ **مارکس** ممکن است حس کرده باشد که برخی خوانندگان علی‌رغم تحلیل طولانی او از شکل کالایی و رابطه‌اش با کار مجرد، ممکن است معنای اصلی تحلیل شکل ارزش را درک نکرده باشند. از این رو، او روشن می‌کند که نظریه‌ی ارزش‌کار - این واقعیت که ارزش یک کالا از زمان کار لازم اجتماعی تشکیل شده که به میزان میانگین اجتماعی برای تولید آن لازم است - ربطی به این «اعتقاد علمی» ندارد که در مبادله، کالاها به «نسبت‌های کمی مطابق با نیاز جامعه» تبدیل می‌شوند. (Marx, 1987, 168)

اما این تبدیل به معنای دقیق کلمه اشتباه نیست، بلکه بیشتر از «قانون» کار لازم اجتماعی برای تولید کالا مشتق می‌شود:

دلیل این تبدیل [تولید کالاها به نسبت‌های کمی مطابق با نیازهای اجتماعی] این است که در جریان روابط تصادفی و پُرنوسان مبادله میان محصولات، زمان کار لازم اجتماعی برای تولید کالاها خود را همچون قانون تنظیم‌کننده طبیعی نشان می‌دهد. درست به همان شکل که قانون جاذبه خود را با فرو ریختن خانه بر سر صاحب آن به نمایش می‌گذارد. بنابراین، تعیین مقدار ارزش توسط زمان کار رازی است که در پس حرکت ظاهری ارزش‌های نسبی کالاها نهفته است. (همان منبع) (19)

موشه پوشتون در این مورد به دیالکتیک جالبی اشاره می‌کند. هرچند درست است که در شیوه‌ی مبادله ساده، دارندگان کالا به عنوان

دارندگان «اشیاء» همواره و از پیش در چارچوب منطق سرمایه قرار دارند، «کارگر آزاد به معنایی دوگانه» همچون دارنده‌ای که جز نیروی کارش چیزی ندارد در شرایط تاریخی متفاوتی بسر می‌برد. با ظهور سرمایه‌داری، مفهوم برابری یا به بیان دقیق‌تر برابری صوری سر بر می‌آورد. اگر می‌خواهیم تحول سرمایه‌داری را درک کنیم، باید به این واقعیت توجه کنیم که «کارگران خود را همچون عاملان صاحب حق می‌نگرند» یعنی همچون عاملان بورژوا و حتی بیشتر از آن، با «کنش جمعی از خود درکی همچون عامل به دست می‌آورند» (پوستون). اما حتی این نوع درک از خود یا «آگاهی» بدون در نظر گرفتن ساختار خود شکل کلا قابل فهم نیست که برابری صوری را در قرارداد کار تضمین می‌کند، و این همین نکته اساسی است که **پوستون** در اینجا طرح می‌کند. تنها پیکربندی ایدئولوژیک تاریخی ویژه سرمایه و «قواعد گفتمانی» آن برای اصول آرمانی و صوری، این فرصت را ایجاد می‌کنند که به روابطی واقعی بدل شوند، روابطی که هم ذهنی است و هم عینی. **پوستون** در اینجا تاکید می‌کند که ما بیش از مقاومت باید به سازوکارهای خودتحویلی سرمایه توجه کنیم: «سرمایه خود امکان نفی خود را به وجود می‌آورد». (پوستون). اما این موضوع متضمن این امر است که کارگران به درستی جایگاه خود را در مقاومت درک کنند؛ مقاومت نه تنها در حوزه‌ی گردش، بلکه همچنین در عرصه‌ی تولید به شکل اعتصاب عمومی؛ و همچون وسیله‌ای موثر که منطق تولید ارزش اضافی و استثمار را درهم می‌شکند.

هرچند **اونو** با این امر مخالفتی ندارد – او به روشنی استثمار را در فرآیند تولید به عنوان خصلت اساسی واقعیت سرمایه‌داری می‌بیند، در حالی که مفهوم ارزش از روابط سرمایه‌داری و بنابراین ویژگی تولید سرمایه‌داری فراتر می‌رود – اما **کوجین کاراتانی** یکی از شاگردان سابق او و احتمالاً مشهورترین روشنفکر ژاپنی زمانه ما در صحنه بین‌المللی، تاکید خود را نه بر مبارزه در فرایند تولید، بلکه برعکس در حوزه‌ی گردش قرار می‌دهد.

چشم‌انداز نهایی: کوجین کاراتانی همچون وارث تاکید اونو بر گردش

اگر در حال حاضر نگاهی کوتاه به تحول و میراث نظریه‌ی **اونو** بی‌افکنیم، خواهیم دید که **کوجین کاراتانی** بیشتر نظر **اونو** در مورد گردش ارزش مصرف در جوامع سرمایه‌داری را پذیرفته است، تا روابط مبادله بر پایه‌ی ارزش را. او بی‌اهمیت‌دانستن نقش تولید را از **اونو** می‌پذیرد و آن را با اولویت‌بخشیدن به گردش یا مبادله به موضع برتری در تحلیل روابط سرمایه‌داری بدل می‌کند. (20)

اونو سرمایه را همچون رابطه‌ی اجتماعی درک می‌کند که صرفاً با استثمار نیروی کار بازتولید می‌شود و سرمایه‌داران می‌توانند تمام مازاد تولید را اخذ کنند، و سودی به‌چنگ آورند «که در واقع تنها هدف سرمایه است». (Uno, 1980, 73) (21)، اما نزد **کاراتانی** ما نظر کاملاً متفاوتی از بازتولید اجتماعی می‌یابیم:

ارزش اضافی در سرمایه صنعتی توسط کارگران مزدبگیر تولید می‌شود، که کالاهای مصرفی روزانه‌ای را که خود تولید کرده‌اند، خریداری می‌کنند. پس بدین منوال فرآیند گردش کالاهای مصرفی که توسط کارگران مزدبگیر تولید شده و سپس مصرف می‌شوند، ارزش اضافی را تولید می‌کنند. در واقع «...از نگاه کلی بازتولید سرمایه عبارت است از استخدام کارگران و سپس وادار کردن آن‌ها به خریداری کالاهایی که تولید کرده‌اند» (Karatani, 2014, 190) به بیان دیگر، بی‌نظیر و یگانه بودن کالاهای نیروی کار در سرمایه صنعتی - برخلاف سرمایه تجاری - عبارت است از بازتولید این نیرو از طریق خرید کالاهایی که خود تولید کرده‌است. این دیدگاه با تجرید از فرایند کار و تولید و همچنین تجرید از فرایند بهره‌کشی مورد بحث قرار می‌گیرد. در ابتدا، این ادعا را که هدف تولید سرمایه‌داری تحقق ارزش اضافی از طریق خرید کالاهاست به دشواری می‌توان رد کرد. اما آنچه را که کمتر می‌توان پذیرفت، ادعای دیگری است که کارگران تولیدکننده کالاهای مصرفی با «خرید تولیدات خود» ارزش اضافی می‌آفرینند (**کاراتانی** فقط از کارگران نام می‌برد). دلیل ساده است - کارگران فقط درآمدی را که کسب کرده‌اند می‌توانند خرج کنند:

مجموعه کلی سرمایه‌ی متغیر را X برابر 100 پاوند در نظر می‌گیریم، یعنی مجموعه‌ی سرمایه متغیر مورد استفاده، نه سرمایه پیش‌ریخته طی یک سال... از این رو این مقدار از X برابر 100 پاوند هرگز به طبقه‌ی کارگر این توانایی را نمی‌بخشد که بخشی از تولیدات را که شامل سرمایه ثابت است خریداری کند، چه رسد به آن قسمتی که ارزش اضافی طبقه سرمایه‌دار را نشان می‌دهد. کارگران با این X برابر 100 پاوند هرگز نمی‌توانند بیش از بخشی از ارزش محصول اجتماعی را که ارزش سرمایه‌ی متغیر پیش‌ریخته است خریداری کنند. (Marx, 1997, 346)(22)

اما منطق مشکل‌آفرین «قدرت مصرفی» کارگران را کنار بگذاریم: این استدلال که محل مبارزه سیاسی باید از حوزه سنتی تولید، به‌عنوان نمونه اعتصابات به حوزه گردش، مثل بایکوت منتقل شود، به‌طور کلی در مورد روح و هدف تولید و بازتولید سرمایه‌داری داوری نادرستی دارد. هدف سرمایه نه برآوردن نیازهای مصرفی، بلکه تولید ارزش اضافی علی‌رغم خواسته‌ها، نیازها و آرزوهای مردم است. حتی نگاهی گذرا به فقر، افزایش جمعیت اضافی در مقیاس اقتصادی در جهان و افرادی که دارای مشاغل موقت‌اند، نشان می‌دهد که حفظ و ضمانت بازتولید نیروی کار معادل بازتولید سرمایه نیست، بلکه این «تضاد در حال پیشرفت» (Marx, 1997, 91) یعنی کاهش ارزش نیروی کار در شرایطی که نیروی کار تنها منبع سود به‌شمار می‌رود، علت بروز بحران در سرمایه‌داری است. (23)

برای ارائه یک تحلیل فشرده، می‌توان گفت که در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، کالاها به هیچ دلیل دیگری جز ارزش اضافی تولید نمی‌شوند. در نتیجه ارزش، نقشی فعال و شکل‌دهنده در فرایند مبادله دارد. سازمان‌دهی هدفمند حیات اجتماعی برای برآوردن نیازهای مردم تنظیم‌کننده‌ی فرایند اجتماعی نیست، بلکه برعکس در عقلانیت مبادله

قانونی نوشته شده که همچون «عامل خودپو» (Marx, 1976, 255) بر روابط اجتماعی بین مردم سلطه ندارند. به گفته **مایکل هاینریش**، به همین دلیل او به آنچه که «مردم در مبادله‌ی کالایی فکر می‌کنند» یا «منافعی که دنبال می‌کنند» کمتر توجه دارد، و بیشتر به این می‌پردازد که «ساختار اجتماعی کار چگونه است که در آن افراد جز مبادله کالاهای خود راه دیگری ندارند» (Michael Heinrich, 1999, 206). سلطه‌ی غیرشخصی ارزش – و اشکال تکامل‌یافته‌تر آن پول، سرمایه، سود و اجاره‌ی زمین – پیش از آن که عوامل فردی به‌عنوان عوامل آگاه قدم به فرایند مبادله بگذارند، یک انسجام ظاهرا با معنی به‌وجود می‌آورد. (24) **اونو** با تفسیر خود از نقد **مارکس** به بت‌وارگی، به‌عنوان نقد اشکال شی‌واری کار مجرد درک اشتباهی ارائه می‌کند، و بدین وسیله زمینه را برای خوانش تقلیل‌گرایانه از روابط متقابل میان کار مجرد، ارزش و شکل پول فراهم می‌سازد. مداخله سیاسی از آن دست که **کاراتانی** از پیش‌فرض‌های روش‌شناسانه‌ی **اونو** الهام می‌گیرد، با جدا کردن استثمار در فرایند تولید از تحلیل ارزش و کالا، سرانجامی به جز محصورشدن در سطح مناسبات سرمایه‌داری ندارد. (25) سیاستی که پیش از ورود به سرای پنهان تولید توقف می‌کند، جایی که بر سر در آن نوشته شده «ورود برای افرادی به جز اهل تجارت ممنوع» (Marx, 1976, 279-280). این نوع سیاست به شریک جرم همان منطقی بدل می‌شود که قصد فراتر رفتن از آن را در سر می‌پرورانند.

این مقاله از منبع زیر به فارسی برگردانده شده است:

C. H. Liu Joyce & Murthy Viren (eds.)

East-Asian marxisms and their trajectories, 2017. Routledge. Newyork.

یادداشت‌ها و منابع:

1- این فصل بر پایه‌ی مقاله‌ی «تجربید ناموفق: مساله خوانش کوزو اونو از نظریه مارکس درباره نظریه‌ی شکل ارزش» نوشته شده که در مجله «ماتریالیسم تاریخی» جلد 22، شماره 1 (2014) ص 3-33، انتشار یافته است. من از ناشر این نشریه به‌خاطر استفاده از این نوشتار در شکل کنونی آن تشکر می‌کنم. مقاله کنونی در مقایسه با مقاله اصلی در سال 2014 حاوی تغییرها، صورت‌بندی‌ها، اضافه‌ها و اصلاحات دوباره‌ای است. استدلال اصلی در اینجا، طرح نکات بسیاری از نظریه‌ی مارکس است که من در سال‌های اخیر در جریان بحث با همکارانم آموخته‌ام، و در شکل‌دادن این استدلال دخیل بوده است.

2- «مارکس فصل اول از جلد اول کتاب سرمایه را با اشاره به اهمیت شکل کالایی محصول آغاز می‌کند، اما... او بلافاصله ذات ارزش را به

کاری نسبت می‌دهد که برای تولید کالا لازم است. اما در این مرحله هنوز نباید روند تولید کالا مورد تحلیل قرار گیرد.

... تولید کالا باید شکل سرمایه را قبول کند، نه شکل کالا را. این بدان معنی است که تولید کالا یا روند تولید سرمایه صرفاً بعد از انکشاف مفهومی شکل کالا به سرمایه می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد».

(Uno, 1980, 27-8)

3- این «توهم» (Marx, 1981, 128) که بیان ارزش و ارزش اضافی در قیمت‌های ویژه «از فروش و مبادله کالاها نتیجه می‌شود» بیان‌گر عمده‌ترین هدف انتقاد مارکس علیه به اصطلاح «اقتصاد عامیانه» در برابر اقتصاد سیاسی (کلاسیک) بورژوازی است. نمونه‌ی کلاسیک این انتقاد را می‌توان در جلد یکم، فصل پنجم یافت (Marx, 1976a, 258, 269)، اما فرازهایی وجود دارد که این اتهام علیه اقتصاد سیاسی کلاسیک اقامه شده است. نگاه کنید به جلد دوم، فصل دهم، آنجا که هدف انتقاد مارکس آدام اسمیت است: «مبنای این نظرات روزمره چیست که چون ارزش اضافی صرفاً در فروش محصولات و گردش آن‌ها تحقق می‌یابد، پس به‌سادگی از فروش، از گردش نتیجه می‌شود» (Marx, 1981, 277). برای بحث بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به جلد سوم، فصل اول (Marx, 1981, 128-192) و فصل‌های چهل و هشت و چهل و نه (Marx, 1981, 953-991) و موارد متعدد دیگر.

4- کار مجرد را نباید با کار هم‌شکل و «هم‌گون» اشتباه گرفت، همان‌گونه که نظریه‌پردازان پسااستعماری می‌گویند. برای انتقاد از درک **دیش چاکرا بارتی** از کار مجرد به (Lisalaow, David r. Roediger, Chibber,) مراجعه شود. (2013, 130-151)

5- تاکید از نسخه اصلی.

6- به این معنی، مارکس اصطلاح موثر و پرسروصدای «شکل‌های فکری که دارای اعتبار اجتماعی‌اند و به‌همین دلیل عینی محسوب می‌شوند» (objektive Gedankenformen) را مطرح کرد (Marx, 1976, 169).

7- مفهوم نظریه مورد پسند من نیست، چون به‌نظر من مارکس شکل ارزش را از یک نظریه ویژه و حاضر و آماده استنتاج نکرد، که به‌معنای پوزیتویستی با «واقعیت‌ها» منطبق باشد. در عوض انتقاد مارکس از مفهوم‌پردازی علم اقتصاد بورژوازی به او اجازه می‌دهد آنچه را که از پیش در تفکر ما از فرایند تولید «در جریان» است تحلیل کند و ما را با کاستی‌های آن مواجه کند. اما اصطلاح ژاپنی به صراحت از «نظریه شکل ارزش» سخن می‌گوید و به‌همین دلیل من گاهی در انگلیسی به‌جای آنالیز اصطلاح نظریه را به‌کار می‌برم.

8- منبع اصلی (Uno and Sakisaka, 1948, 142, 157, 160).

9- (Uno and Sakisaka, 1948, 164). همچنین مراجعه کنید به (Kuruma, 2008, 113) رد «ذات» یا نظریه ارزش‌کار به‌طور کلی از سوی اونیو – و در نتیجه درک نادرست او از گسست رادیکال مارکس با اقتصاد سیاسی

کلاسیک - احتمالا به بهترین شکل در گفتار خلاصه شده ی زیر در همان کتاب منعکس شده است: «تجریده ارزش از رابطه ی مبادله ی بین دو کالا با کنارگذاشتن دارندگان کالا شبیه تجریده میوه از گلابی و سیب است... باید رابطه بین دو کالا را به طور ذهنی و از منظر مالک کتان درک کنیم، نه به شکل عینی و جدا از دارندگان کالا. اگر ما از چنین تجریده ی صوری عزیمت کنیم که کالای کتان و کالای پالتو دارای چیزی مشترک اند (چیز سومی که نه کتان است و نه پالتو) درک واقعی این نکته که کتان در شکل نسبی قرار دارد و پالتو در شکل هم ارز مشکل خواهد بود. (Uno and Sakisaka, 1948, 178)

10- نظر انگلس درباره ی تحلیل شکل ارزش همچون تحول تاریخی پول با عزیمت از «تولید/مبادله کالایی ساده» در جوامع اولیه، که در میان مارکسیست های راستگیش به روش «منطقی - تاریخی» شهرت دارد به طور کلی در ادبیات تحقیقی مردود شناخته شده است. رایشلت (Reichelt 1997)، هاینریش (M. Heinrich, 1999) و بکهاوس (Backhaus, 1997) در نقد تفسیر رایج مشارکت کرده اند. راکوویتز (Rakowitz 2000) بخش عمده ای از تحقیق خود را به نقد دیدگاه انگلس اختصاص داده است. بازسازی منطقی شکل پول در فصل سوم کتاب «سرمایه» نشان می دهد که چگونه کالای طلا خود پیکربندی کار انسانی است که در ذات خود، رابطه اش با کار را پنهان کرده است. به باور راکوویتز حوزه ی گردش، خود قربانی این رابطه محسوب می شود و اسیر بت وارگی و ایدئولوژی است. اونیو در مورد فراتاریخی بودن قانون ارزش با بی پروایی سخن می گوید. او بعدتر در سال 1958 در نوشته ای فراتاریخی بودن قانون ارزش را آنچنان که استالین مطرح کرده بود به روشنی رد می کند. (Barshay, 2004, 122/Uno 1974 (1958), 119) به نظر اونیو، با از بین رفتن اقتصاد کالایی سرمایه داری، ارزش نیز ناپدید می شود. اما نظر انتقادی ژاک بیده درباره مکتب اونیو احتمال بازگشت به دیدگاه انگلس را مورد بحث قرار می دهد. به باور بیده، هرچند اونیو «دوره ی تاریخی تولید کالایی ساده» را رد می کند، اما به شکل دیگری به رویکرد «تاریخی - منطقی» برمی گردد، که «به شکل دیالکتیکی» از کالا به پول، از پول به پول اندوزی، و به سرمایه تجاری و سرمایه ی صنعتی منتهی می شود» (Bidet, 2008, 738).

11- تاکیدها اضافه شده است.

12- (Marx, 1976, 255): «... در گردش کالا- پول - کالا، هم پول و هم کالا صرفا همچون شکل های وجودی مختلف خود ارزش عمل می کنند، پول به عنوان وجود عام، کالا همچون وجود خاص آن، به بیانی چهره های دیگر و مبدل آن. ارزش مرتبا از شکلی به شکل دیگر در می آید، بدون آنکه در این حرکت از دست برود، و بدین منوال به سوژه ای خودپو بدل می گردد.

13- در نقل قولی مناسب در آثار مارکس چنین می خوانیم: «پس می بینیم هر آنچه که تحلیل کالا پیشتر به ما گفت، کتان به محض آنکه در ارتباط با کالای دیگری، یعنی پالتو قرار می گیرد، تکرار می کند. کتان صرفا افکارش را به زبانی بازگو می کند که با آن آشناست، زبان کالاهای به

جای آن‌که به‌ما بگوید، کار در کیفیت مجرد خود، یعنی کار انسانی ارزش آن را آفریده، به‌ما می‌گوید پالتو تا آن‌جا که ارزشی برابر با آن دارد، شامل همان کاری است که کتان را تولید کرده است. به‌جای آن که به‌ما اطلاع دهد که شیئیت والای آن همچون ارزش با پیکر صاف و آهارزده‌اش تفاوت دارد، به‌ما می‌گوید که ارزش، ظاهر یک پالتو دارد و به‌همین دلیل کتان تا آن‌جا که خود یک شیء ارزشی است با پالتو هم‌شکل و شمایل است». (Marx, 1976, 143)

14- آرتور نیز مانند مقاله‌ی حاضر از تحلیل شکل ارزش تفسیری ارائه می‌کند که با تفسیر مکتب اونیو تفاوت دارد. او از لحاظ روش‌شناسی نخست فرضیه‌ی مکتب اونیو را دنبال می‌کند که مبادله بدون پول باید نیازها و خواست دارندگان کالا را در نظر بگیرد، تا بعدتر نشان دهد که این رویکرد قانع‌کننده نیست: به باور آرتور «تمایل» یا خواست دارندگان کالا برای کسب ارزش مصرفی نمی‌تواند موجب تکوین پول شود. هرچند با آرتور موافقم که «مارکس کاملاً از ارزش مصرفی تجرید می‌کند» (ص 29)، اما با تجرید خود آرتور از کار، در تفسیرش از شکل ارزش موافق نیستم. در عوض، هنگامی که او ارزش را صرفاً همچون «شکل مجردتری تصور می‌کند که یک کالا را با کالاهای دیگری که ارزشی برابر دارند جایگزین‌پذیر می‌سازد» و پول را به‌عنوان شکلی معرفی می‌کند «که از مشخص‌شدن ارزش استنتاج می‌شود» نقد خود را به اونیو به این همان‌گویی بدل می‌کند. هیچ‌یک از این استدلال‌ها توضیح نمی‌دهد که ارزش چیست. در نگاه مارکس، ارزش و در نتیجه پول به‌عنوان بیان عام ارزش «پیکریابی مستقیم تمامی کارهای بشری» است (Marx, 1976, 187). تمایز بین کار مشخص و مجرد که مارکس درست‌پیش از تحلیل شکل ارزش در بخش سوم مطرح می‌کند، بدان‌گونه که مکتب اونیو و آرتور به‌ما می‌گویند، اقدامی غیرضروری و تزئینی به‌شمار نمی‌رود. این اقدام برای درک آنچه که پشت مفهوم ارزش و حتی پول پنهان است و «ردپایی از خود به‌جای نمی‌گذارد» اساسی است. (Marx, 1976, 187) در واقع، پول «آنچه را که در آن تغییر شکل یافته‌است آشکار نمی‌سازد» (همان‌جا، ص 229). اگر می‌خواهیم درباره‌ی ارزش به‌شکلی معنادار سخن بگوییم، بدون مصادره به‌مطلوب و این همان‌گویی، نمی‌توانیم مفهوم کار مجرد را دور بیاندازیم.

15- در نسخه اصلی به زبان آلمانی اهمیت فوق‌العاده این تمایز به شکل مشهودتری صورت‌بندی شده است. تمایز بین کار مشخص و مجرد «نقطه عزیمتی» است که درک اقتصاد سیاسی حول آن می‌گردد.

16- تاکیدها اضافه شده است.

17- من با این تاکید هاینریش موافقم که تحلیل به‌هیچ وجه درباره‌ی ارائه «دلیل» برای این نکته نیست که کار، جوهر ارزش است. در عوض مارکس تلاش می‌کند که «از این شکل اجتماعی محصول کار، خصلت ویژه‌ی اجتماعی کار» را بازسازی کند. (M.Heinrich, 1999, 203) به‌نظر هاینریش، تمام برنامه‌ی کتاب «سرمایه» برای مارکس، بازتولید انتقادی شکل ویژه‌ی کار است که خود را در ارزش کالاها نشان می‌دهد (همان‌جا).

18- ترجمه از من است.

19- تاکیدها اضافه شده است.

20- باید اضافه کرد که اونو و بعد از او کاراتانی تقدم گردش را به عنوان یکی از مشخصات دیدگاه مارکس تفسیر می کنند: «هنگامی که سرمایه فرآیند تولید را در اختیار خود می گیرد... محصولات می توانند همچون کالا تولید شوند. از این رهگذر، مفهوم نخستین در اقتصاد سیاسی نه محصول است و نه تولید، بلکه شکل کالا است. «سرمایه» مارکس برای اولین بار در تاریخ اقتصاد سیاسی آگاهانه تشریح نظری خود را با کالا آغاز می کند» (Uno, 1980, 3). این امر تا آنجا حقیقت دارد که شکل کالا نتیجه فرآیند کار و تولیدست که در کلیت خود به طریقی سازمان می یابد که مولد ارزش و بنابراین شکل کالایی باشد. بدین معنی، مارکس از این واقعیت سخن می گوید که «کل نظام تولید بورژوایی متضمن این است که ارزش مبادله در این سطح همچون نقطه عزیمت ساده جلوه می کند». (Marx, 1976, 565-466)

21- به همین دلیل در بحث اونو از «آموزه تولید» در بخش دوم «سرمایه ناب» نقش نیروی کار قدم به صحنه می گذارد.

22- همین طور نگاه کنید به شمای بازتولید در جلد دوم، به ویژه «انباشت و بازتولید در سطح گسترش یافته» (Marx, 1978, 565-600) که در نظریه سرمایه ناب اونو نقش برجسته ای دارد و او در آن «بنیاد مطلق قانون ارزش» را می دید. (Uno, 1980, 55-70)

23- برای بحث مستقیم تر درباره موضع کاراتانی مراجعه کنید به لانگه، 2015.

24- «به وجود آمدن این انسجام، گرچه نتیجه ی عمل افراد به شمار می رود، اما نتیجه آگاهانه نیست که برای افراد شفاف باشد... و مارکس در اینجا از «بتواریگی» سخن می گوید (M.Heinrich, 2009, 207)

25- نباید فراموش کنیم که کالای تولید شده به شیوه سرمایه داری نه تنها ارزش، بلکه ارزش اضافی را نیز دربردارد. چارچوب نظری اونو در مورد ارزش، اجازه نمی دهد که کالا به عنوان حامل ارزش اضافی و همچنین قیمت تولید بعد از توزیع ارزش اضافی در اقتصاد به طور کلی مفهوم پردازی شود. برای یک تفسیر پولی کلان از ارزش و قیمت، مراجعه کنید به موزلی، 2016.

References

Arthur, C. J. 2006. "Money and Exchange", Capital and Class. No 90. P. 7-35.

Heinrich, M. 1999. Die wissenschaft von Wert Münster.

Karatani, K. 2014. The Structure of the World History. London.

Samezō Kuruma (1957) Theory of the Value-Form & Theory of the Exchange Process
Tokyo.

Samezō Kuruma. 2008. Marx's Theory of the Genesis of Money. Denver.

Marx, K. 1976 Capital, Vol 3. penguin. London.

Marx, K. 1978 Capital, Vol 2. penguin. London.

Marx, K. 1981 Capital, Vol 3. penguin. London.

Marx, K. 1987 Collected Works. , Vol 29, London.

Marx, K. 1987 Collected Works. , Vol 36, London.

Reichelt, H. 1997, Zur Logischen Struktur des Kapitalbegriffs bei Karl Marx. Freiburg.